

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۳ دسمبر ۲۰۱۱

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۱۱

به ادامه گذشته:

حال که با یکی از "جوانان وطنخواه" شبنامه نویس آشنا شدیم، قبل از آن که بحث را به ارتباط اتهام "ترور چند تن از جوانان وطنخواه-از جمله (قتل صدیق هراتی و ...) در داخل افغانستان." ادامه دهیم بیجا نخواهد بود نظر "انجنیر عتیق" برادر داکتر "صدیق" را در دو مورد به ارتباط برادرش نقل نمائیم، باشد برای آنانی که اندکی دیر فهم تشریف دارند، ممد واقع شود:

به دنبال ضرباتی که دولت در سال ۶۰ به کمک داکتر "صدیق" بر "ساما" وارد آورد، در آغاز جهت حفظ ظاهر قضیه و به خاطر آن که هویت داکتر "صدیق" را پوشیده نگهدارد، برادرش "انجنیر عتیق" را نیز به زندان افکند. در این که زندان روس برای تمام زندانیان دشوار و هر لحظه آن توأم با شکنجه و عذاب بوده هیچ جای شکی نیست، مگر با وجود آن زندان برای کسانی می تواند طاقت فرسا گردد، که دوستان و یا رفقاییش همان فرد را عامل گرفتاری و حتا اعدام خود و سایر همزمانشان بدانند. چیزی که در مورد "عتیق" اتفاق افتاده بود. بدان معنا که به علاوه فشار زندان، افراد "ساما" و حتا مربوطین سایر سازمانها بروی چنان فشار می آوردند که در داخل زندان، با مراجعه به نویسنده و مبارز نام آشنای کشور، دوست ارجمندم آقای "توخی" که در داخل زندان بر مبنای ایستادگی روی مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود از اعتماد و احترام خاصی برخوردار بودند، انزجار خویش را از برادرش اعلام داشته خواستار کمک گردید. - می توانید چگونگی آن مراجعه را در نوشته آقای "توخی" که به تاریخ ۱۲ دسمبر زیر عنوان "سخنی در مورد شبنامه پخش شده در تورنتو" در همین صفحه نشر شده، مطالعه نمائید.

به همین سان وقتی "عتیق" از زندان رها می گردد و به المان می آید یک تن از روابط فامیلی آنها که می خواسته خود را بیشتر شیرین نماید، از وی می خواهد تا با تکیه بر دولت المان بالای قاتل و یا قاتلان برادرش عریضه نماید. انجنیر "عتیق" که گویا در حفظ شرافت گوی سبقت از شبنامه نویس ربوده بود، در پاسخ به وی می گوید: "صدیق" کاری کرده که من توان رویارویی با دوستان سابقم را ندارم تا چه رسد که از آنها شکایت نمایم. او خاین و جاسوس بود و با خیانت و جاسوسی اش خون ده ها تن از بهترین فرزندان این وطن را به گردن دارد، اگر من هم جای دوستان سابقم می بودم همان کاری را می کردم که آنها کردند.

این است نظر برادر تنی داکتر "صدیق" و آن است ادعای شبنامه نویس؛ شما خود قضاوت نمائید که مناسبات شبنامه نویس با داکتر "صدیق" جاسوس "ک. ج. ب." بر چه منوالی بوده است، که اکنون بعد از سپری شدن ۳۰ سال می خواهد با عنوان کردن به زعم خودش "ترور جوانان وطنخواه" من را مورد تهدید و شانتاژ قرار بدهد. و اما به ارتباط آن جمله:

وقتی شبنامه نویس "داکتر صدیق" را یکی از جوانان وطنخواه معرفی می دارد و عکس آن به این قلم برچسب تروریزم را می زند باید از خود پرسید که این بینش و طرز تفکر از کجا مایه گرفته است.

خوانندگان عزیز، نمی خواهم شما را به اصطلاح دنبال نخود سیاه سرگردان بسازم، در عوض از فرد فرد تان تمنا دارم از دوستان و آشنایانی که در دوران مزدوران روس طعم تلخ زندان، شکنجه و بیدادگاه روس و مزدورانش را چشیده اند، بپرسید؛ از آنها بپرسید که "خارنوالی انقلابی" در "صورت دعوی" خود به نیروهای مقاومت آزادیخواهانه کدام اتهام و آن اتهام را با کدام الفاظ وارد می نمود، همچنین از آنها بپرسید که حکم بیدادگاه مزدوران روس که زیر عنوان "پارچه ابلاغ" به دست زندانی داده می شد، افراد مسلح را با کدام عنوان به پولیگونها رهنمون می شد.

تا برایتان توضیح دهند که "خارنوالی انقلابی" در صورت دعوا علیه تمام نیروهای مسلح آزادیخواه، می نوشتند:

"ترور جوانان و طنخواه"

وقتی قضیه از این قرار است باید از خود پرسید که شبنامه نویس چه مناسبتی با افراد "خارنوالی انقلابی" داشته که امروز همان اتهام را در محل و شرایط دیگری بر فردی وارد می نماید. آیا آن ادبیات را کسانی به خوردش داده اند که زمانی زیر همان اتهام ده ها تن از بهترین فرزندان این مرز و بوم را به قربانگاه ها فرستاده اند و یا این که، دیپلمات بچه شبنامه نویس، این ادبیات را در محل کارش در سفارت افغانستان در پاکستان خوانده و اکنون امکان بیان آن را یافته است.

این که چنین جمله ای را وی در کجا یاد گرفته، نمی تواند زیاد مهم باشد چه همه می دانیم که این نادان خوش لباس همان طوری که قبلاً نیز بدان اشاره نموده ام، فقط از نشخوار تفاله دیگران می تواند زنده بماند؛ مهم آن است بدانیم که یک جاسوس "ک. ج. ب." که خون ده ها تن از بهترین فرزندان این میهن را به صورت مستقیم به گردن دارد از طرف چه کسانی می تواند، "وطنخواه" معرفی گردد، یک افغان وطن پرست و یا یک روس و یا یک تن از نوکرانش؟

این نکته به مانند روز روشن است که یک افغان از عادی و عامی گرفته تا یک انقلابی هیچ گاهی به خود این اجازه را نمی دهد تا دشمن میهن و قاتل برادران و همرزمان خود را "وطنخواه" خطاب نماید، عکس آن همان طوری که برادر "صدیق" از وی ننگ داشت، او را به مثابه خاین، جاسوس و میهن فروش معرفی می دارد.

چنان افرادی فقط از منظر تمام مزدوران روس اعم از خلق و پرچم، سازه، حزب دهقانان، نماد و سایر وطنفروشان در این گوشه و یا آن گوشه افغانستان "وطنخواه" معرفی شده به مرگش سوگ می نشینند. چنان افرادی از طرف نهاد استخباراتی که فرد مورد نظر برایش کار می کرد، "وطنخواه" قلمداد گردیده به انتقام خون ناپاکش سیل خون به راه می اندازند. فردی که برای حفاظت منافع روسها خلق خود را قربانی می نماید، شاید از طرف روسها به نام "وطنخواه" یاد شود. منتها آن وطن و وطنخواهی نباید افغانستان را در انظار مجسم بسازد بلکه کاملاً روشن است که در همچو مواردی، وطن همان "شوروی کبیر" است که ببرک شیداد برایش قوله می کشید و وطنخواهی هم سررا فدای "سویتیزم" عصر برژنف کردن است، نه افغانستان و مردم آن.

و اما به ارتباط ترور و تروریست دانستن ساما، یعنی سازمانی که آن زمان افتخار عضویت آن را داشتم، باید نوشت: شبنامه نویس خود فروخته نه فرد اولی است که چنین اتهامی را بر ساما وارد نموده است و به یقین هم نه فرد آخر خواهد ماند. چه از نخستین روزی که نفیر گلوله های دشمن سوز چریکهای سامانی، پیام مرگ اشغالگران روسی را به وسیله بازوان توانای مردم به پا خاسته ما اعلام داشت، تمام رسانه های وابسته به دولت مزدور و بادرش در اقصا نقاط جهان، فقط یک ترجیع بند را تکرار می نمودند. "ساما یک سازمان تروریستی است"، "مجید تروریست بود"، "اعضاء و رهبران ساما آدم کش و قاتل هستند" و ... این ادعا آن قدر تکرار شد که حتا برخی از افرادی که به ظاهر ادعای مبارزه هم می نمودند، در همان آغاز موجودیت "ساما" آن سازمان را تروریست معرفی داشتند، بر همین مبنا بود که زنده یاد "مجید کلکانی" در شبنامه "خروش رعد در پکتیا" این ادعای سخیف را رد نموده منادیان آن را با درشت ترین الفاظ ادب نمود.

از آن گذشته همین طرز تفکر است که وقتی "حکیم توانا" می خواهد صداقت خودش و رفقاییش را به روسها به اثبات برساند در کتاب قطوری که به مثابه توبه نامه می نگارد، ۲۰ در صد آن را که حدود صد صفحه می شود، به تروریست ثابت کردن ساما اختصاص می دهد، همین طرز تفکر است که وقتی افرادی از قماش "کاذب شکست" در آغاز لغزیدن به سرایش خیانت می خواهند توجه ارباب را به خود جلب نمایند، تلاش می ورزند تا نخست ساما را تروریست معرفی نمایند، باشد امکان خروج از افغانستان را یافته به نان و نوائی برسند.

وقتی تمام این گذشته ها را از نظر می گذرانیم و با در نظر داشت این که شبنامه نویس دوستان مشترکی که با حکیم توانا در هالند دارد، از کجا معلوم که وی هم به مانند آنها، با تروریست نامیدن ساما و بستن ده ها اتهام دیگر نخواستار باشد درب های ترقی را بر روی خود بکشد. تا جائی که تپ و تلاش های گذشته شبنامه نویس نشان می دهد، این حدس نمی تواند زیاد دور از حقیقت باشد.

و اما این که ساما چگونه یک سازمانی بود، با صراحت می نویسم:

ساما یک نهاد مارکسیستی-لنینیستی - پیرو اندیشه مائو تسه دون بود که روشن ترین خط کشی را با تروریسم داشته و کمترین مناسبتی هم با آن نداشت. ساما به مثابه یک سازمان سیاسی- نظامی به موازات گسترده گی جنبش آزادیخواهانه مردم در تمام افغانستان اعم از شهر و روستا، فعال بوده مجموع و تمام فعالیت های نظامی و سیاسی آن در خدمت ستراتیژی سازمان که چیزی به غیر از "جنگ توه ئی طولانی" و "محاصره شهر ها از طریق دهات" نبود، قرار داشت.

آنهایی که به پراتیک مبارزاتی ساما اشراف دارند به نیکویی می دانند که این حرف یک ادعا نبوده بلکه بیان بخشی از واقعیت تاریخی ساما است، چنانچه اگر ساما ده ها عملیات به منظور مصادره پول بانکها انجام داد و یا قطعاتی

از نوع "حسین کوت"، "پکتیا"، "قطعه ممتاز"، "کورس آ" و ده ها محل دیگر را خلع سلاح نمود، همه را در دهات انتقال داده و خواست فرزندان دهقانان کشور را مسلح بسازد.

وقتی به موازات جنگ در روستا، ضرورت آن اتفاق می افتاد تا افراد مشخصی را به کیفر اعمال ننگین و جنایاتش در شهر ها برساند، گاهی در انتخاب افراد آن قدر دقت و وسواس به خرج می داد که به گفته برخی از رفقاء شکار از قفس می پرید. در همچو مواردی که می بایست فردی اعدام انقلابی می شد، نخست به ارتباط پیشنهاد اعدام انقلابی فرد مورد نظر در همان کمیته ای که پیشنهاد از آن جا برخاسته بود به قدر کافی بحث صورت می گرفت، وقتی در آن کمیته با اکثریت آراء تصویب می شد که می توان فرد مورد نظر را اعدام انقلابی نمود، تازه کار آغاز می یافت، زیرا کمیته پیشنهاد دهنده باید پیشنهاد و دلایل خود را به کمیته بالاتر و همین طور تا کمیته مسوول چریکهای شهری می رساند، کمیته مسوول چریکهای شهری هم، در مورد فرد مورد نظر از کمیته تشکیلات استفسار می نمود تا نکند، شخص مورد نظر به شکلی از اشکال با ساما و یا سازمان های دیگر ارتباط داشته باشد و کمیته اولی به اشتباه وی را گزیده باشد، بعد از طی چنین تحقیق و ارزیابی طولانی و همه جانبه اما لازم، وقتی به اثبات می رسید که فرد مورد نظر نه تنها در گذشته جنایت نموده بلکه ادامه زندگانی وی می تواند خطرات بیشتری به دنبال داشته باشد، آن فرد از میان برداشته می شد.

نفس داستان داکتر "صدیق" که به عوض محکمه در پاکستان به علت فقدان مواد کافی در آنجا، حتا ریسک فرار وی به گردن گرفته شده و به محل دیگری فرستاده می شود، نمایانگر آن است که ساما در طول حیات خود دست به خون بیگناهی نیالوده تا بتوان به آن برچسب تروریست را چسباند.

بلافاصله باید افزود، تذکر این که دست "ساما" در طول حیاتش به خون بی گناهی آلوده نگردیده است بدان معنا نیست، که افراد آن سازمان در تمام دوران فعالیت مسلحانه اش هیچ اشتباهی را مرتکب نشده اند. به یقین از افراد ساما در جریان عمل اشتباهاتی بروز نموده که برخی از آنها جبران ناپذیر هم بوده اند، مگر آن اشتباهات و آن کاستی های فردی را نباید به معنای آن تعبیر کرد که گویا همچو اعمالی خواست و سیاست ساما بوده است. چنانچه اگر قرار باشد تنها این قلم از نقشم در حفظ اساساتی که بدان باور داشتیم و بدان منظور تفنگ برداشته بودیم در جریان جنگ و خون ریزی، بنگارم برای برخی افراد چه بسا تصور آن مشکل باشد.

به صورت مثال وقتی رفقاء بعد از جنگی که با ملیشه های دولتی برای تصرف "آغا سرای" انجام داده بودند، بر می گشتند، قاتل زنده یاد انجنیر "اکبر" معروف به "انجنیر شیر" را نیز با خود آورده بودند. آن قاتل سفاک نه این که در جریان جنگ رفیق ما را به شهادت رسانیده باشد، بلکه بعد از آن که همه تسلیم شده و سلاح شان را بر زمین گذاشته بودند، به محض آنکه زنده یاد "انجنیر اکبر" را مقابل خود می بیند، به بهانه جمع کردن سلاح و تحویل آن، سرش را خم کرده با برداشتن یک کلشینکوف و فیر بالای زنده یاد "انجنیر اکبر" و قتل عمد وی، دوباره دستها را بالا نموده و خود را تسلیم می نماید.

با در نظر داشت همین جنایت آشکار که می توانست حتا حیات تمام اسیر ها را نیز به خطر مواجه سازد و با در نظر داشت آن که زنده یاد "انجنیر اکبر" یکی از محبوب ترین کادر های کوه دامن بود، جوانان با دیدن قاتلش، می خواستند بر وی حمله آورده، در همانجا نامبرده را به قتل برسانند.

اما این قلم بر مبنای وظیفه ای که به دوش داشتم و آنهم تربیت آن افراد برای افغانستان فردا بود، خود را سپر انسانی آن جنایتکار قرار داده، در حالی که رفقای خشمگین را به آرامش دعوت می نمودم با صراحت ابراز داشتم:

هیچ کسی حق ندارد باوی بد رفتاری نماید تا چه رسد به آن که کسی بخواهد دست خود را بر وی بلند نماید. او اسیر است و هر اسیری از خود دارای حقوق خاص خود است. ما در اینجا تفنگ به دست داریم تا به زور اسلحه ماشین جرم و جنایت روس و مزدورانش را در هم کوبیم. این بدان معناست که ما باید در عمل بین خود و دشمنان مردم ما که بدون محاکمه و هرفردی به ذوق و سلیقه شخصی اش خون می ریزد، فاصله ایجاد نمائیم.

خوانندگان عزیز!

نمی خواهم شبنامه نویس فطرت را که خود بار بار مرا به خاطر آن عمل انتقاد و سرزنش نموده و ابراز داشته است که چرا با جان خود بازی نمودی، آخر ممکن بود یکی از آن جوانان خون گرم با قصد و یا به صورت تصادفی به زندگانی تو نیز پایان دهد، آیا در همچو حالتی حفظ جان آن جانی این ارزش را داشت که تو برایش کشته شوی؛ و من هم گفته ام؛ اگر آن فرد آن ارزش را نداشت حفظ و پابندی به اصول آن ارزش را داشته است؛ مخاطب قرار دهم چه می دانم که وی فردیست فاقد شرافت و وجدان. مگر شما خوانندگان عزیز، شما قضاوت نمائید در سازمانی که رعایت اصول و احترام به حق حیات افراد حتا برای یک قاتل تا این سرحد نهادینه شده باشد، آیا می توان آن سازمان را تروریست نامید؟

و اما از این که شبنامه نویس فکر نموده با ردیف کردن همچو اتهاماتی می تواند در وجود من ترس را با عث گردد، اگر تا حال درست من را نشناخته، بهتر است از هم اکنون بشناسد و بداند که کور خوانده است. چه:

از همان نخستین روز هائی که در کنار نسلی از بهترین فرزندان این میهن و جانباختن آنها، به غرض ایجاد یک نهاد "سیاسی- نظامی" قدم برداشتم به نیکوئی می دانستم که انقلاب نه مجلس گل دوزی است و نه هم من به حمام ده و یا شب شش نوزادی دعوت شده ام؛ بلکه در جاده ای گام می گذارم که هر لحظه ممکن است خون خودم و یا یکی از همرزمانم بریزد و به همان سان هم ممکن است خودم نیز به زندگانی کسی که آزادی، میهن و شرف آزادیخواهانه ام را مورد سؤال قرار داده، نقطه پایان بگذارم. در جریان هشت سالی که اینجا و آنجا در شهر و یا روستا تفنگ ساما را بردوش داشته ام، بار ها اتفاق افتاده که به زور سلاح نه تنها راه را باز نمایم بلکه ادامه حیات خویش را در نابودی دشمن مردم و میهنم نیز جست و جو نموده با پا گذاشتن بر روی جسد دشمن از مهلکه خود را نجات دهم. به آنچه در همان زمان انجام داده ام افتخار می کنم، تا جایی که مطالعات تاریخی ام به من اجازه می دهد به خود حق می دهم بنویسم:

من به مردمی تعلق دارم و در دامان مردمی تربیت یافته ام که سر بی شام بر بالین می گذاشتند اما تفنگ خویش را بر نگی می داشتند، با آن که در خانه آنها چیزی نبود تا دزد از بردنش سیر و یا آنها از نبودنش متضرر گردند، مگر نفس این که خانه "فلانی" را در حالی که خودش در خانه بود، دزد زده است، ننگ و "پیغوری" بود که برای نسل ها نمی توانستند از طعنه آن خود را برهانند. در میان مردمی بزرگ شده ام که همه اعتقاد داشتند: **مرگ سرخ به از زندگی ننگین است.**

اگر منظورت این است که در شرایط فعلی با خوشخدمتی به امپریالیسم جنایت گستر آمریکا و شرکاء طناب دار را بر گردن من ببندازی و یا این که تذکر شرکت در مبارزه مسلحانه را به مثابه شمشیر داموکلس بر فراز گردن من آویخته نگهداری و از آن طریق زبانم را ببندی باز هم کور خوانده ای.

شبنامه نویس میهن فروش! ای کسی که به قاتل، جاسوس و جلاد سفاکی که می خواست بر روی امواج خون شهدای ساما کشتی آرزوهایش را به ساحل روس برساند، و طنخواه خطاب می نمائی، این نکته را هم از من بدان!

در جریان دفع تجاوز روس بنا بر احصائیه های روسها بیش از ۱۵۰۰۰ روسی به قتل رسیده است، نه تنها حاضرین به اتهام قتل تمام آنها، ۱۵۰۰۰ بار محاکمه و اعدام شوم بلکه تمام متجاوزانی را که مردم دلیر افغانستان در درازنای تاریخ تا به امروز کشته اند و بعد از این می کشند، به مثابه یک تن از فرزندان افغانستان که خود را در تمام افتخارات آن سهیم می دانم، حاضرین بار مسئولیت آنها را نیز به دوش گیرم.

اگر تو و یا همپالگی هایت فکر می کنید که با این شیوه ها می توانید من و یا سایر راهیان راه آزادی میهن را از میدان بدر کنید، باز هم کورخوانده اید؛ از هم اکنون با در نظر داشت آن که ممکن عمرم کوتاه گردد، بر فعالیتیم ده چندان خواهم افزود تا آنچه را فردا باید انجام دهم، هم اکنون تمام نمایم.

ادامه دارد